

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به احکامی بود که در مقبوض به عقد فاسد بود. به این مناسبت در این بحث منافع مستوفاء و غیر مستوفاء، طبعا در منافع غیر مستوفاء شیخ متعرض دو تا روایت هم شده که از او به درد مانحن فیه می خورد. البته هر دو روایت ربط به مقبوض به عقد فاسد ندارد. یکیش راجع به جاریه مسروقه است و یکیش هم راجع به فضولی و بیع فضولی است. مردی سفر بوده، چه اش بر می دارد فضولتا جاریه پدرش را می فروشد، بعد از یک سال پدر می آید و می گوید قبول ندارم، این هم بچه دار شده از همین جاریه. طبق قاعده این بچه حر است چون این مالک جدید حر است بچه تابع اشرف ابوین است.

بعد این تصور می شود که خب چون اجازه نداده بیع از اصلش باطل است این باید برگردد، کنیزک باید برگردد به مالکش، طبیعتا چون عقد درست نبوده بچه هم همراه کنیزک بوده. اگر بچه همراه کنیزک برگردد می شود عبد، فرقی خیلی زیاد است.

آن وقت یک روایتی است که در کتاب محمد ابن قیس، عاصم ابن حمید عن محمد ابن قیس عن ابی جعفر به عنوان قضای امیرالمومنین، حالا گفتیم قبل از این که روایت را بخوانیم. آن روز یک بحث مختصری راجع به محمد ابن قیس عرض کردم، عرض کردم مباحث رجالی و فهرستی الان جایش این جا نیست و خیلی طولانی است. همین بحثی را که الان می خواهم عرض بکنم اگر بتوانم یک دفعه تمامش بکنیم ان شا الله تعالی، بخواهیم به تفصیل متعرض بشویم چند روز می خواهد، شاید دو سه هفته بخواهد. تمام نکات و ظرائفی که دارد چه رجالی و چه غیر رجالی و چه تاریخی. علی ای حال چون این جا روایت را به تعبیر مرحوم شیخ صحیح، دیگران هم صحیح نوشته اند، صحیح محمد ابن قیس، آن وقت یک مقداری گفتیم راجع به این چون در مکاسب کم بحث حدیثی می آید یک مقدار فقط در حد نکاتی که بهش تعرض نشده و جهات ثانوی بیشتر محل بحث ما است.

این حالا نمی دانم شانس این محمد ابن قیس یک جوری است که در کتب اهل سنت هم چند تا دارند مثلاً در تهذیب الکمال مجموعاً شش تا محمد ابن قیس را اسم می برد. بعضی هایشان هم در صحاح ست هم هستند، مسلم ازشان نقل می کند. علی ای حال و عجیب هم این است که همان وقت هم تردید و دوران دارد یعنی ایشان حتی می گوید بین این سه نفر، سه نفر را اسم می برد که عرض کردم الان نمی خواهم وارد بشوم چون محل کار ما نیست. فقط اشارات. نوشته بعضی ها بین این سه نفر اشتباه کردند. در کتب ما هم تقریباً این مشکل پیدا شده است، احتمال می دهم مرحوم نجاشی بعضی از محمد ابن قیس های اهل سنت را نقل کرده و شاید تا زمان ایشان خود اهل سنت هم در اشتباه بودند. حالا ما که جای خودش، خود اهل سنت هم اشتباه بودند. نجاشی رضوان الله تعالی علیه کاملاً واضح است احاطه به آراء و افکار آنها ندارد. مخصوصاً مطلبی را که نقل کرده از طریق ابن عقده است. ابن عقده اخباری مسلک است، حالا بعضی از این آقایان فضلا و ادبای عرب می گویند اخباری غلط است، نجاشی دارد کان اخباریا، لکن می گویند صحیحش این است ک بگوئیم کان خبریا نه اخباریا.

حالا به هر حال مراد از اخباری کسانی هستند که روایت را که می بینند همین طور که هست نقل می کنند، دیگه کار به تنقیح و تصحیح و بررسی و اوهام شده، اشتباه دارد، کم و زیاد دارد. اینها را دیگه کار نمی کنند. یک روایتی است می بینند و همان را نقل می کنند. اصطلاحاً این را اخباری می گویند.

یحکی و ينقل ما وجده کما وجده. دستکاری توش نمی کند. اصطلاحاً به اینها اخباری می گویند. طبعاً هم خب خیلی اشتباه پیش می آید دیگه. اسماء اشتباه می شود، متن اشتباه می شود. وقتی انسان بنایش باشد هر چی جلوییش بود نقل بکند، در روایتی هم هست که کفی بالمرأه کذباً أو کذباً أن يحدث بكل ما سمع، غرض این که این اخباری را ما داریم.

به هر حال در این جا هم مجموعاً متأسفانه در کتب رجالی ما، حالا مرحوم قاموس مجموعاً تحت عنوان محمد ابن قیس ۱۱ نفر را اسم برده. آقای خوئی به نظرم ۱۳ تا یا ۱۴ تا را تحت عنوان محمد ابن قیس نام برده. چون دیدم اوضاع در این جا خیلی به هم پاشیده شده، یک توضیح مختصر در حد، یک مقدارش هم تنظیم کتاب رجالی است.

اولا این یک نکته ای را من عرض بکنم. مرحوم آقای خوئی عناوینی را که می دهند به اصطلاح عناوینی است که در خود آن مصدر آمده است. ایشان این کار را می کنند. این کار آقای خوئی در این کتابشان بسیار کار لطیفی است یعنی در کتب اهل سنت، در کتب اهل شیعه، فرض کنید مثلا احمد برقی را به اسم احمد ابن محمد ابن خالد البرقی، این طوری. دیگه تکرار نمی کنند و این که بعدها این بحث را آوردند که اگر بخواهیم شناسائی بشود با کس دیگری اختلاف داشته باشد راهش را به این گرفتند که مثلا بگویند يعرف بالراوی و المروی عنه. با راوی و مروی عنه و لذا آنی که متعارف در کتب رجال بود دو طرف را ذکر می کردند. برای این که اشتباه نشود که این کیست و این چه شخصی است اشتباه نشود. دقت فرمودید؟ به ذکر راوی و مروی عنه.

آقای بروجردی رحمه الله علیه این تجرید الاسانیدی را که نوشتند آن بخش کتاب کافی را که ایشان دارند، مرحوم آقای بروجردی در آن جا ایشان سند را کامل آوردند، مثلا علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریز مثلا، عن زراره عن ابی عبدالله، سند را کامل آوردند. این متعارف کتب رجال نیست. اشتباه نشود این متعارف نبوده، دارند، بعضی جاها که یک سندی که خیلی ابهام دارد ممکن است سند را کامل بیاورند. برای این که ابهام کلی پیدا کرده اما به طور متعارف راوی و مروی عنه، روشن شد؟ متعارفشان این است، مثلا برقی را یک بار می نویسند. حالا این برقی ممکن است در مجموعه کتب روایات و کتب رجال و جاهای مختلف مثلا با ده تا اسم برده شده، احمد ابن محمد، احمد ابن محمد ابن برقی، البرقی، آقای خوئی تمام آن عناوین را می آورند، این کار کار خوبی است یعنی مخصوصا برای زمان ما، یعنی شما الان در کتب اربعه هر سندی را دیدید اسم آن سند را بگذارید به همین عنوان در کتاب آقای خوئی موجود است، این یک کاری است که الان برای این زمان با کامپیوتر بسیار کار نفعی است. این کار رجالی نیست، متعارف نیست، اشتباه نشود. بعضی جاها ایشان تشخیص دادند که این کیست ولی بعضی جاها هم رد شدند. این هست و یک مبنائی است به هر حال. عرض کردم خود من هم عقیده ام این است که این راه خوبی است، راهی که آقای خوئی رفتند راه خوبی است، لکن باید یک جهاتی تکمیل بشود. اولاً ایشان فقط کتب اربعه را آوردند. الان هم عده ای به همین کار افتادند لکن کتب غیر اربعه مثلا خصال و علل الشرائع و اینها را هم اضافه کردند. اگر به دست من باشد حتی مثل وسائل و بحار و وافى و اینها هم اضافه بشود خوب است چون وافى یک

سند هایی داریم که همه شان فطحی اند، چهار نفرند، احمد ابن الحسن تا آخر. ایشان اختصار می کند، می گوید فلان عن الفطحی، به جای چهار تا، آدم توضیح بدهد در کتاب رجال الفطحیه در کتاب وافی مراد این است یعنی بعبارة اخرى شما یک کتاب حدیثی را به دست بگیرید ولو وسائل، ولو بحار، بخواهید یک سندی را بررسی بکنید کتابی باشد که اینها را توضیح بدهد دیگه، خب این شرطش این است که همان عنوان را بعینه بزنیم. مرحوم کلینی خیلی جاها محمد ابن عیسی نوشته عن الیقطینی، مختصرش کرده. دقت می کنید؟ در بحار. وسائل این کار را نمی کند، نه کار وافی را می کند و نه کار بحار را می کند اما وسائل گاهی تلخیص می کند چون بعضی سند ها هستند که خیلی طولانی است مثلاً عن احمد ابن زیاد ابن جعفر، در مصدرش اسمش مثلاً تا جد هشتمش هم آمده، خیلی طولانی است. صاحب وسائل دو تا، سه تایش را می آورد بقیه اش را حذف می کند. این کار در وسائل هم هست، جامع الاحادیث هیچ کدام از این کارها را نمی کند، مرحوم آقای بروجردی در جامع الاحادیث مصدر را همان طور که هست می آورد، دستکاریش نمی کنند. اگر محمد ابن عیسی است نمی نویسد یقطینی. غرضم این است که یک بحثی است که اصولاً این مجموعه کتبی که کتب حدیثی است اسمی در آن ها آمده بخواهیم آن اسم را پیدا بکنیم خب این طبیعتاً این راه همینی است که آقای خوئی رفتند دیگه، همان اسم به همان عنوانی که هست را بیاوریم در کامپیوتر بگذاریم و بباید که این فلانی است مثلاً. این کار خوبی است یعنی این کار آقای خوئی اجمالاً خوب است لکن از کتب غیر اربعه تا وافی هم بباید. چون وافی هم تصرفات دارد. خودش نوشته، فهرست تصرفاتش را نوشته. بحار که زیاد دارد و من دیدم حتی بعضی جاها که ایشان تصرف کرده منشا اوهام عجیبی شده، یعنی از بزرگان که دیگه نمی خواهم اسم ببرم، در ذهنم هست نمی خواهم اسم ببرم، در یک اوهام عجیب و غریبی واقع شدند، یک چیز عجیب و غریب را نوشتند. به هر حال این کار اگر می شد خوب بود، این اختصارها و تلخیص ها که در این سه تا مصدر آمده. عرض کردم مرحوم صاحب وسائل خیلی کمتر دارد، آن جاهایی که اسم خیلی طولانی است، هشت تا و نه تا را برداشته نوشته ایشان برداشته تلخیص کرده و دو تا یا سه تایش را نوشته، این را دارد اما مثل بحار تصرف بکند، مثل وافی، بردارد سند را حذف بکند و بگوید الفطحیة، این جور ندارد. کتاب وسائل این کار را نکرده. سند همان طور که در مصدر است برداشتند نقل کردند.

پس این کاری را که آقای خوئی کردند کار خوبی است لکن توسعه داده بشود، حتی تا وافی هم بیاید. توسعه داده بشود که شما هر کتاب حدیثی دستتان گرفتید اسمی را دیدید در کامپیوتر بزنید این بیاید توضیح بدهد که این کیست، حالا یا متحد است یا متحد نیست، یا شناختیم یا نشناختیم، اسم تحریف است، تصحیف است، اشتباه است یا نه؟ این نکات راجع به آن بیاید.

آن وقت آقای خوئی مثلاً در این جا از شماره ۱۱۶۲۲، من دیدم چن نمی شود به خواندن کامپیوتر اکتفا کرد خود کتاب را آوردم، جلد ۱۷ معجم رجال حدیث از این چاپی که مال لبنان دست من است، از صفحه ۱۶۸ ایشان شروع کردند، ۱۳ تا یا ۱۴ تا عنوان محمد ابن قیس زدند. عنوان اولیش را بیشتر روی روایات آوردند. البته ایشان دارد عدّه الشیخ المفید فی رسالته العددیّه من الاعلام و الرؤسا، این را هم توضیح دادیم که شیخ مفید رساله عددیه ندارد. حالا مشهور شده. عرض کردیم کسی که برای اولین بار کلمات شیخ مفید را از این رساله در رجال آورده مرحوم حاجی نوری در مستدرک است که آقای خوئی هم از ایشان گرفتند. این رساله اصولاً بین اصحاب موجود نبود، اولین کسی که از این رساله نقل کرده شیخ محمد پسر صاحب معالم است، قرن دوازدهم. مرحوم شیخ محمد پسر صاحب معالم کتابی به نام الدر المنثور دارد، مثل همین نوادر که گفتیم، کشکول مانند است، ایشان می گوید دو تا رساله پیش من است و خطی است، در شرف از بین رفتن است. من این ها را نقل می کنم و ظاهراً مال شیخ مفید است. می گوید شاید هم مال سید مرتضی باشد، لکن نه همان طور که ایشان گفت ظاهراً مال شیخ مفید است. یکیش همین است پس این رساله ابتدائاً از یک نسخه خطی که در حال تلف بوده مرحوم نوه شهید ثانی پسر صاحب معالم در الدر المنثور نقل کرده و مرحوم حاجی نوری مطالبش را در رجال آورده است، عدّه الشیخ المفید فی الرسالة العددیّه و عرض کردیم اسم دقیق کتاب رساله جوابات اهل الموصل الثانی، اسم کتاب این است. حاجی نوری اشتباه نوشتند. بعد هم آقای خوئی.

به هر حال و عرض کردیم کلاً مرحوم شیخ مفید در منقولات خیلی قوی نیست، هم در ارشادش خیلی قوی نیست و هم در این رساله عددیه به اصطلاح ایشان خیلی قوی نیست. به هر حال چون به عنوان محمد ابن قیس آمده آقای خوئی مثلاً دیده اسم محمد ابن قیس در کتاب رساله عددیه است این جا آوردند. تحت عنوان محمد ابن قیس مطلق، هیچ قید ندارد. آقای خوئی به این عنوان.

و بعد هم روی عن ابی جعفر و روی عنه کذا، بعد ایشان نوشته وقع بهذا العنوان فی اسناد کثیره، بعد روایت آوردند. طبیعت آقای خوئی یک اختلاف الکتب دارند که طبق تعریف بنده اختلاف المصادر است. مراد ایشان اختلاف الکتب جایی که اختلاف بین کافی و تهذیب است، بین فقیه و کافی است مثلاً، اختلاف الکتب مراد ایشان این است.

بعد از اختلاف الکتب ایشان اختلاف النسخ را هم دارند. حالا نمی دانم این جا هم دارند یا نه؟ ایشان بعد از اختلاف الکتب اختلاف النسخ هم دارند که مثلاً نسخ تهذیب، حالا اینجا الحمدلله ندارند.

بعد از این اختلاف ها آن آخرش یک اقول دارند، عرض کردم نسخه اصلی رجال آقای خوئی مال خود ایشان را من دیدم. این اقول ها به خط خود آقای خوئی است در حاشیه آن نسخه، یک دفترهایی بوده به صورت دفترهای ۲۰۰ برگ سابق، دیگه شرحش برای یک وقت دیگه باشد. این اقول ها را ایشان با خودنویس در حاشیه آن ورقه نوشته بودند.

محمد ابن قیس هذا مشترک بین دو نفر و هما مشهوران معروفان، این هم استنتاج نهایی ایشان است.

پس این که ایشان محمد ابن قیس را آورده کار خوبی است. به نظر ما غیر از آن جهت اول که گفتم. چون من کرارا عرض کردم این کار خوبی است لکن نکته فنی این است که اصولاً در مصادر ما یک اسم که می آید که متعدد است این سه محور ما داریم. اهل سنت دو محور دارند. ما سه محور داریم، یک محور روایات داریم، یک محور کتب رجال داریم و یک محور کتب فهارس داریم. اگر آقای خوئی این را مراعات می کردند مثلاً این که در کتاب شیخ مفید آمده تقریباً شبیه کتاب فقهی است رساله عددی ایشان، ایشان اثبات کرده ماه رمضان مثل بقیه ماه هاست، ۲۹ روز می شود و ۳۰ روز هم می شود، این رساله عددیه مال این است.

چون مرحوم شیخ مفید از کسانی بود که قائل بود ماه رمضان دائماً ۳۰ روز است، ایشان در این جهت کتاب هم نوشته. بعد از این مبنا برگشت که نه ماه رمضان مثل بقیه ماه هاست و عرض کردیم قبل از شیخ مفید خیلی بین اصحاب ما شایع بود که ماه رمضان سی روز است یعنی قرن چهارم را تقریباً می شود گفت که بیشتر مایل بودند که، همین اخیراً من بعضی از افراد محترمی هم بودند، بزرگوار بودند. ایشان هم نظرش این بود که هر چه می گفتند ثابت شد دیدم، می گفت نه قبول ندارم. ۳۰ روز، روز عید هم بود روزه را می گرفت،

ایشان دنبال رویت و این حرف ها نبود. اصطلاحاً مثل این که الان در آوردند تلسکوپ، آن وقت به جای تلسکوپ و ملسکوپ، عدد و رویت، اصطلاحاً دو مبنا بین اصحاب بود، مبنای عدد و مبنای رویت. معروف در قرن چهارم مبنای عدد است، اشتباه نشود. یکی از حضار: فروع کافی دارد/

آیت الله مددی: فروع ندارد، در ذهنم نیست، تهذیب دارد و صدوق دارد. به هر حال وارد آن بحث نشویم چون آن بحث خیلی فنی ای است و احتیاج به کار دارد و به این آسانی هم نمی شود. علی ای حال من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم.

مرحوم شیخ مفید تقریباً اولین کسی است که از مبنای عدد بر می گردد، اولین نفر در علمای بزرگ ما است که از آن مبنای عدد بر می گردد، شبیه همین تلسکوپ که الان مطرح شده، به مسئله رویت بر می گردد که می شود ۲۹ روز. لذا اهل موصل از ایشان سوال می کنند که آیا راست است شما برگشتید؟ ایشان می گوید به راست است و رساله می نویسد. مثل این که باز هم هنوز شبهه بوده که این مطلب درست است که شیخ مفید برگشته یا نه. دو مرتبه به ایشان می نویسند، این رساله جواب دوم است، یک جواب دوم از جوابات اهل الموصل الثانی است. این رساله دوم ایشان است. الان در کتاب آقای خوئی اسمش را آورده الرسالة العددیه، اسمش رساله عددیه نیست. روشن شد؟ اینجا هم ایشان اثبات می کند که ماه رمضان رویت است. حالا خیلی عجیب است ایشان در آن کتاب قبلیش می گفت ماه رمضان با عدد، اصرار داشت، در این کتاب هم برگشته همان روایت را تضعیف کرده و در این رساله بعضی افراد را با یک فاصله دو صفحه ای تقریباً، یک جا تضعیف کرده و یک جا توثیق کرده. در این رساله عددیه که الان دست ماست. عرض کردم مگر این که شبهه بکنیم رساله مال ایشان باشد، با این فاصله کم بعید است آدم ذوقش عوض بشود. به هر حال مگر بگوییم حالت جدلی گرفته نه حالت برهانی.

به هر حال در این رساله ایشان بر می گردد و این منشا می شود که شیخ طوسی مفصل در تهذیب بنویسد، شیخ طوسی راه ایشان را می گیرد، تقریباً بعد از زمان شیخ طوسی دیگه مسلم بین اصحاب رویت می شود. دقت فرمودید؟ دیگه تقریباً، مگر عده ای از اخباری ها، به استثنای عده ای از اخباری ها بین اصحاب رویت می شود، دیگه عدد را کسی معتقد نمی شود.

البته این که چرا شیخ مفید هم برگشت، نکته نکته رجالی صرف بود یا نکته حدیثی بود، احتمال دادند بعضی از بزرگان و بعید هم نیست چون این مطلب را الآثار الباقیه ابوریحان دارد، ابوریحان دارد که علمای شیعه رووا عن جعفر ابن محمد که ماه رمضان دائماً سی روز است. بعد می گوید اینها اشتباه کردند چون جعفر ابن محمد از ائمه اسلام است. بعید است امام صادق چنین مطلبی را بگوید، ماه رمضان مثل بقیه ماه هاست، آن کسی که در حقیقت در مقابل روایت بر می گردد ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه است. چاپ شده و من هم خودم دارم. در الآثار الباقیه عن القرون الخالیة. ابوریحان بعد از شیخ مفید وفاتش است.

یکی از حضار: ابوریحان امامیه بوده؟

آیت الله مددی: قطعاً سنی است، بیرون مال ماوراء النهر است، اصلاً آنها سنی های متعصبند، بخارا و آنجاها.

حالا اسمش را جزء علمای ایرانی می نویسند ایرانی نیست، اسمش بیرونی است، از ماوراء النهر است. ماوراء النهر یعنی اصطلاحاً جیحون و سیحون. ما نهر در عراق که می گوئیم نهرین فرات و دجله است ولی آن جا که نهرین می گویند مراد سیحون و جیحون یا آمون دریا است. چون یک قسمتش به هم وصل می شود، آمون دریا. همین سمرقند و کش، الان مثل این که یک مقدارش ازبکستان است و یک مقدارش هم یک چیز دیگه است. ترکمن از همان منطقه ماوراء النهر است. علی ای حال کیف ما کان ایشان قطعاً ماوراء النهر است و جای بحثش هم ندارد.

کیف ما کان البته من خودم این مطلبی را که این آقا نقل کرده درست است، تصادفاً یک جایی یک رساله ای است که چاپ نشده، و نسخه منحصر به فرد خطی دارد. دیدم یک کسی این نسخه را در یک جایی تعریف کرده. مال استاد ابوریحان است که او هم بیرونی است. او هم مال ماوراء النهر است. الان اسم آن شخص و کتاب در ذهنم نیست. باید نگاه بکنم.

بعد ایشان در آن جا آمده یک نمونه ای از این کتاب را گفته یعنی به این عنوان که این کتاب نسخه خطی منفرد دارد إلى الان چاپ نشده، مثلاً نسخه خطی منحصر به فرد چاپ بشود، استاد ابوریحان بیرونی است. تصادفاً مطلبی را که او نقل می کند همین مطلب بعینه است. او این مطلب را نوشته که علمای شیعه به امام صادق نسبت دادند ماه رمضان تام است و این علمای شیعه اشتباه کردند چون امام

صادق شانش اجل از این است. خیلی عجیب است. این سنی های عجیب و غریب که این قدر حاضرند از امام دفاع بکنند ولو نسبت خطا را به شیعه و علمای شیعه بدهند.

به هر حال از اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم این دو تا منجم معروف و ریاضیدان معروف، این دو تایی نسبت می دهند که این مطلب درست نیست و ماه رمضان. این که بحث علمیش جای خودش، این که به امام صادق هم نقل می کنند درست نیست، این باطل است، این باطل است. من از بحث خارج شدم و نباید خارج می شدم. به بحث خودمان برگردیم.

پس بنابراین اگر مرحوم آقای خوئی، چون آقای خوئی این راه را نرفته بودند. این کار خوبی است، هر عنوانی را که دیدیم بیاورید لکن اگر تقیید بکنید خیلی خوب است، مثلاً بگویم در کتب روایات این عنوان آمده، در کتب رجال این عنوان آمده، در فهرس این عنوان آمده. این اگر می شد خیلی خوب بود، حالا من نمی دانم کتاب رساله عددیه را رجال حساب بکنیم یا کتاب حدیث، ظاهراً باید حدیث حساب بکنیم.

پس بنابراین ما این را اگر و بعد اگر زیاد عنوان بود یک نتیجه گیری نهایی بشود مخصوصاً اگر ابهام توش بود، این محمد ابن قیسی که ایشان در این جا فرمودند آخر هم فرمودند مشترک است، این مطلب ایشان درست نیست، مشترک نیست، همان محمد ابن قیس بجلی است که بعد عرض می کنم. پس این را خوب بود ایشان می فرمودند محور روایات، این مال محور روایات است. محمد ابن قیس مطلق آمده.

شماره بعدی در صفحه ۱۷۱، نوشتند محمد ابن قیس قال الشیخ محمد ابن قیس له کتابٌ رُویناه بهذا الاسناد عن ابن ابی عمیر عنه، پس این یعنی در فهرس آمده است. اگر می نوشتند، در فهرست شیخ محمد ابن قیس آمده، ببینید مطلق آمده، کار خوبی هم کردند، این را از عنوان روایت جدا کردند. البته کار خوب به این معنا که اگر ذیل همان می گفتند این طور بود که در روایات این طور است، در کتب رجال این طور است. در فهرس این طور است.

پس یک محمد ابن قیس داریم ایشان این را جدا کرده که ابن ابی عمیر از ایشان نقل می کند. بعد ایشان فرمودند و اراد بهذا الاسناد فلان، بعد هم فرمودند اقول. این اقول را عرض کردم استظهارات خود آقای خوئی است. آنه محمد ابن قیس ابونصر الاسدی الکوفی الآتی الذی وثقه الشیخ و ترجمه النجاشی و له کتاب، ایشان فرمودند این محمد ابن قیس که در فهرست آمده له کتاب، البته کارهای خوبی است، کار های علمی خوبی است.

عرض کنم خدمتان که متاسفانه این جا خیلی اشتباه در اشتباه شده، اولاً راست است، در کتاب شیخ محمد ابن قیس است که ابن ابی عمیر است. ابن ابی عمیر اصولاً از کسی که جزء اصحاب الباقر و الصادق باشد روایت نمی کند، کراراً عرض کردم ابن ابی عمیر از کسانی که بزرگ سال بودند در زمان امام صادق روایت نمی کند، از جوانها روایت می کند، احداث اصحاب ابی عبدالله، احداث با ث یعنی جوانها، مثل جمیل ابن دراج، از زرارہ حدیث نقل نمی کند. این محمد ابن قیس، شیخ هم خودش یک جایی محمد ابن قیس را دارد، بعد می گوید مات سنة احدى و خمسين، ۱۵۱، ابن ابی عمیر از کسی که ۱۵۱ است روایت نمی کند، ۱۴۸ امام صادق است. نه از امام صادق روایت می کند و نه از کسانی که بزرگسال بودند مثلاً از زرارہ روایت نمی کند، از برید نمی کند، ابی بصیر نمی کند و إلی آخره. ابوبصیری که با امام صادق است.

ایشان صاحب الباقر و الصادق است، قطعاً از ایشان روایت نمی کند، این اشتباهی شده است. اول این که این اشتباه است و البته عرض کردم من چند بار این را در همین مدت کم با این که تازه شروع کردیم کراراً گفتیم که یک مقداری متاسفانه مشاگل ما سرچشمه اش شیخ است لکن خود شیخ اشتباه نکرده، اشتباه نشود. مصادری را که دارد آن مصدر اشتباه نوشته، شیخ هم طریقه اش این بوده که هر چی بوده نقل کرده. الان هم حتی دیدم بعضی از غربی ها این مطلب را می آورند که مثلاً در کتاب کافی این جور آمده، در آن جا و حالا بهش بگوییم این صحیح است یا باطل است، این ها را فکر نمی کنند، می گوید این هست موجود است و چاپ شده. این هست. شیخ این را از کجا نقل کرده؟ از فهرست ابن بته نقل کرده است. همین که این آقا هم خواند، و فی فهرست ما رواه غلط کثیر، فهرست ابن بته هم خودش غلط دارد.

فهرست ابن بته برای شیخ دو تا مشکل دارد، خوب دقت بکنید، نه یک مشکل. یک مشکلی که این است که خود کتاب ضعیف است یعنی غلط دارد. مشکل دوم این است که شیخ نسخه ابی المفضل را نقل کرده. ابوالفضل قم آمده، فهرست ابن بته را به بغداد آورده و شیخ به یک واسطه از ابوالفضل نقل می کند، دقت کردید؟ خود این نسخه هم غلط است. حالا دو تا مشکل دارد، یکی این که خود اصل کتاب غلط دارد و دوم این نسخه ابوالفضل غلط دارد، این دو تا مشکل دارد نه یک مشکل، و نمی دانیم. البته عرض کردم مرحوم آقای بروجردی نقل کردند که فهرست نجاشی ناظر و شارح کتاب شیخ است. شاید به هر حال.

مرحوم نجاشی خودش ابوالفضل را دیده اما این از او نقل نمی کند، می گوید دیدم اصحاب ما تضعیفش میکنند نقل نمی کنند. خوب دقت بکنید، نجاشی یک نسخه صحیح از ابن بته دارد، لا اقل نسخه اش صحیح است. خود نجاشی از ابن بته کم نقل می کند، شیخ زیاد نقل می کند. به نظرم وقتی حساب بکنیم ۱۵۰ تا به نظرم در فهرست از راه ابن بته باشد اگر اشتباه نکرده باشم. چیزی در حدود ۱۵۰ تا از ابن بته است، نجاشی خیلی کمتر نقل می کند و شیخ یکنواخت نقل می کند ولی نجاشی سه چهار تعبیر دارد. نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم. فقط اشاره وار رد می کنم چون آقایان اینها را هم نوشتند. من از این جهت.

حالا چه بوده؟ مرحوم نجاشی از فهرست ابن بته از آن نسخه ای که دارد که صحیح است می گوید محمد ابن میسر، اصلا قیس نیست، این میسر است، حالا ببینید چقدر اشتباه در اشتباه وارد شده است! این محمد ابن میسر ابن عبدالعزیز است، اصلا ربطی به آن ندارد. این نسخه شیخ هم ابن بته فهرستش غلط دارد، شاید نجاشی می خواهد بگوید این نسخه تو هم اصلا غلط است. در نسخه صحیحی که است. آن وقت اعجب این است که مرحوم شیخ در محمد ابن میسر هم از ابن بته نقل می کند، حالا اصلا نفهمیدیم که چی شد و کار کجا خراب شد. از این نسخه مغلوپی که شیخ نقل می کند هم محمد ابن قیس نقل می کند و هم محمد ابن میسر و درست هم همان است، ابن ابی عمیر از محمد ابن میسر نقل می کند، ربطی به محمد ابن قیس ندارد. بعد هم آقای خوئی استظهار می کنند فلان! دیگه این باطل فی باطل دیگه، وهم فی وهم. اصلا آن آقای که ایشان نوشته کتاب ندارد. این اشتباه در عبارت نجاشی شده است. ایشان خیال کرده که یک آقای است که کتابی دارد و این محمد ابن قیس همان است که شیخ به ایشان طریق دارد؛ آن هم باطل است.

.....

علی ای حال کیف ما کان آن که دیگه اصلا امکان ندارد ابن ابی عمیر از او نقل بکند، آن که بدتر از این یکی است. حالا من شرحش را بعد عرض می کنم. می خواهم بگویم اشتباهاتی که بوده. منشاس چه بوده؟ شیخ از فهرست ابن بته غلط هایش را هم نقل کرده. وقتی ما می گوئیم اشتباه است نه این که اشکال روی شیخ است. مصدر ایشان. بله این مبنا که بیا تنقیح بکن! حالا من هم متحیرم، احتمالا در فهرست ابن بته هر دو اسم بوده، ظاهرا و العلم عند الله، ظاهرا و إلا شیخ در محمد ابن میسر همین حرف ها را می زند، ابن ابی عمیر از محمد ابن میسر، همین هم در محمد ابن قیس می زند، نمی دانم حالا دو تا بوده اما نجاشی یک بار می زند آن هم در محمد ابن میسر و همان هم درست است. محمد ابن میسر درست است.

یکی از حضار: شیخ شاید دو نسخه داشته باشد.

آیت الله مددی: شاید، هر دو سندش یکی است. ابوالفضل است.

سندش یکی است، سند هر دو یکی است. شاید در دو جا خود ابن بته که حواسش پرت بود در دو جا آورده است. هم در محمد ابن میسر و هم در محمد ابن قیس.

ما می فهمیم که این نسخه غلط است، محمد ابن قیسی وجود ندارد که ابن ابی عمیر از او نقل بکند.

پس این عنوان دوم که مرحوم آقای خوئی فرمودند و بعد هم یک اقول فرمودند این ظاهرا و هم فی وهم. اول این محمد ابن میسر است، نسخه ابن بته، خود ابن بته فی فهرست ما رواه. یک چیز عجیب این است که شیخ متعرض ابن بته هم نشده است.

یکی از حضار: ابی میسر و محمد ابن در یک تاریخند.

آیت الله مددی: بله ابن ابی عمیر از او نقل می کند، او ثقة هم است، محمد ابن میسر. من به نظرم شاید همین حرف آقای بروجردی درست باشد چون نجاشی از ابن بته کم نقل می کند. دقیق می آید اینجا از ابن بته نقل می کند در محمد ابن میسر. چون شاید می خواسته بگوید شیخ اشتباه کرده و محمد ابن قیس را نوشته، شاید آقای بروجردی چون آقای بروجردی را عرض کردم حدود ۳۰ سال ایشان در بروجرد بودند، روی احادیث و اسانید و حتی کتب فقهی خیلی کار کردند. با این که وقتی که ایشان اول از نجف به قم آمدند

و بساط مرجعیت پهن می کردند در زمان مرحوم آقا شیخ عبدالکریم. دیگه نشده و به بروجرد تشریف بردند، این ۳۰ سال بروجرد خیلی کار فردی کردند. خیلی زیاد کار کردند. حرف بدی نیست. انصافا عرض کردم، یک دفعه دیگه هم من حرف ایشان را نقل کردم، گفتم من هنوز راجع به این نمی توانم چیزی بگویم اما اینجا به نظرم حرف ایشان واضح است.

یکی از حضار: کجا گفتند؟

آیت الله مددی: شنیدم، یا در کتابی دیدم یا سماعا شنیدم. از خود نوشته های آقای بروجردی ندیدم که فهرست نجاشی ناظر به فهرست. این جا به نظرم حرف ایشان واضح است، یعنی کاملا واضح است نجاشی می خواهد بگوید این محمد ابن میسر است، محمد ابن قیس نیست، در فهرست ابن بته. و نسخه ای که مرحوم نجاشی از فهرست ابن بته، خود نسخه صحیح است. حالا غلط های ابن بته جای خودش، خود نسخه صحیح است. نسخه شیخ خود نسخه غلط است. غیر از غلط های کتاب خود راه هم غلطی دارد. حالا شاید نجاشی نظرش این است که این ابوالفضل کار را خراب کرده است، این نسخه را محمد ابن قییس آورده، ما الان نمی دانیم اما با شواهدی که داریم این مطلبی را که شیخ نقل فرمودند درست نیست و این نسخه غلط است و این نسخه غلط است، محمد ابن قیسی وجود ندارد که ابن ابی عمیر از او نقل بکند، اصلا هیچ جا وجود ندارد، هیچ روایتی هم نداریم. یک همچنین چیزی وجود ندارد که ابن ابی عمیر از محمد ابن قیس. این محمد ابن میسر است. این هم نکته دوم.

نکته سوم ایشان یک محمد ابن قیس دیگه را عنوان زدند، یک روایتی را از کشی آوردند، می خواستند بگویند این معلوم نیست آنها باشد. این چون در روایت دارد که بین و بین عبدالرحمن قصیر قرابه قال نعم، آن عبدالرحیم قصیر بنی اسد است. ما محمد ابن قیس اسدی داریم، حالا کتاب ندارد اما داریم. احتمالا این همان اسدی باشد. ایشان شک کرده جدا گذاشته. خب اجمالا بد نیست.

روایت دیگریکه ایشان دارند روایتی است که محمد ابن قیس عن ابی عبدالله و روی عنه مبارک العطار در کامل الزیارات. این را هم جداگانه ایشان آوردند، این را مراجعه نکردم. به هر حال چون مبارک العطار اسم عجیب و غریبی است ثابت بشود که شخصی به نام محمد ابن قیس باشد من الان مراجعه نکردم. احتمالا این هم جزء اشتباهات باشد.

ایشان بعد متعرض عنوان دیگری شدند، محمد ابن قیس ابواحمد، بعد ایشان نوشتند یأتی عن النجاشی فی ترجمه، خب اگر شما این را از نجاشی گرفتید دیگه عنوان مستقل نمی خواهد بدهید، در همان عنوان نجاشی گفته می شود.

یک عنوان دیگری را ایشان زدند محمد ابن قیس ابو رحم، برادر ابوموسی اشعری. ابوموسی الان اسمش در ذهنم نیست، پدرش عبدالله ابن قیس است، پدرش قیس است، خیال کردند این محمد ابن قیس هم برادر اوست. این را آقای قاموس شرحی داده که حتی احتمالا وهمی است، وجود ندارد. این هم کذا.

یک محمد ابن قیس ابو عبدالله ایشان نوشتند، الاسدی من اصحاب الصادق، این کار خوبی بود یعنی ایشان می خواهد بگوید محمد ابن قیس ابو عبدالله فقط در محور رجال آمده. بعد ایشان می گوید که از نجاشی هم این عنوان خواهد آمد، این هم بد نیست. یکی عنوان در کتب فهرست و یکی هم در کتب رجال.

بعد ایشان نوشتند محمد ابن قیس ابو عبدالله البجلی، این محمد ابن قیس بجلی که بسیار بزرگوار است. نجاشی ترجمه اش را مفصل آورده، ثقة عین کوفی، این همین محمد ابن قیسی است که صاحب کتاب قضایاست. همین است. ایشان شرح می دهد و طرق خودش را مفصل می نویسد، مرحوم شیخ طوسی هم آوردند. در رجال شیخ هم به همین عنوان آمده است. بعد هم ایشان طریق صدوق را به ایشان نوشتند.

علی ای حال راجع به محمد ابن قیس بجلی بیشتر باید صحبت کرد، فعلا دیگه وارد بحث نمی شویم. من چون نمی خواهم وارد بشوم، عرض کردم نکات را می خواهم عرض بکنم.

یگ محمد ابن قیس در کتب رجال آمده، الاسدی در رجال شیخ. اینها دیگه حالا عرض کردم اگر بخواهیم وارد بشویم خیلی طولانی است چون اهل سنت هم این تردید را دارند. ایشان به عنوان الاسدی ابوقدame را جدا گرفتند. خب باید می نوشتند این عنوان محمد ابن قیس الاسدی ابوقدame فقط در رجال شیخ آمده است. در محور روایات نیامده. در محور فهارس هم نیامده.

بعد محمد ابن قیس ابونصر الاسدی، این را مرحوم نجاشی آورده است، این جا یک توضیح مختصری عرض کنم. مرحوم نجاشی این عنوان را قبل از آن عنوان آورده. الان گفتم محمد ابن قیس بجلی، تعجب است که نجاشی این عنوان را قبل از آن آورده و بعد عنوان بجلی را آورده. نجاشی این طور دارد. محمد ابن قیس ابونصر الاسدی احد فلان، یک نسبش م نوشته، وجه من وجوه العرب بالكوفه و کان خصیصا بعمر ابن عبدالعزیز. ایشان این مطلب را دارد.

ثم یزید ابن عبدالملک و کان احدهما انفذه الی الروم. یک قضایای تاریخی نقل می کند که حالا من صحت و سقمش را الان نمی دانم. این خصیص به عمر ابن عبدالعزیز را هم نمی دانیم. یک محمد ابن قیس اهل سنت دارند که مشهور است و این قاص عمر ابن عبدالعزیز است. ندیم عمر ابن عبدالعزیز بود، برایش قضایا می گفته، تاریخ می گفته. آن زمان رسم داشتند که امرا و پادشاهان و خلفا افراد مختلف، یا فقیه نزدیکشان بود یا مثلا ادیب بود شعر می خواندند یا مثلا تاریخ می گفتند و الی آخره.

اگر مراد ایشان خصیص عمر ابن عبدالعزیز همین قاص است، اولاً ایشان کوفی نیست، مدنی است، اهل سنت هم مفصل شرح حالش را آوردند، چون این اشتباهات برای نجاشی پیدا شده نمی دانیم. در هیچ یک از این کتشان هم کتاب به او نسبت ندادند، حالا چرا مرحوم نجاشی این طور اشتباه در اشتباه واقع شده از ایشان، اینها برای ما روشن نیست.

بعد می فرمایند و له کتاب فی قضایا امیرالمومنین. فی، عرض کردم یا نسخه ای است یا فکر می کنم صحیحش فی قضایا امیرالمومنین است. چون برای عمر ابن عبدالعزیز قضایا گفته من جمله قضایایی را در کوفه نقل کرده.

و له کتاب آخر نوادر، نوادر متفرقات است. کسی به ایشان کتاب نسبت نداده، ایشان کوفی هم نیست. در روایات ما هم وجود ندارد. آقای خوئی خیال کردند که ایشان هم مشهور است و در روایات ما محمد ابن قیس احتمالا ایشان باشد! ایشان دیگه ربطی به ما ندارد. بعد مرحوم نجاشی ذیل این عنوان این جور می گوید: و لنا، سابقا عرض کردم یکی از کارهای نجاشی یک ادبیات خاصی دارد که شیخ این ادبیات را هم ندارد. حالا غیر از انساب این که نجاشی جمل معترضه زیاد دارد. این خودش یک نوع ادبیات است، در قرن پنجم نمی

خواهم شواهد تاریخی را بگویم، آقایان خودشان مراجعه بکنند. خیلی قلم سنگین ادبی حساب می شود. این و لنا محمد ابن قیس البجلی،

این را بعد شرح حالش را داده است اما این جا راجع به او صحبت نکرده، این جمله معترضه است.

و له کتابٌ یساوی کتاب محمد ابن قیس الاسدی.

اصلا کتاب محمد ابن قیس الاسدی ثابت نشد. من نمی دانم ایشان مطلب را از کجا آوردند. این مطالبی را که ایشان در این جا فرمودند

هیچ کدام شواهد تاریخی ندارد. چطور شده هم هنوز برای ما روشن نیست و اصلا هم ربطی به ما ندارد. کتابی هم ندارد. کتاب محمد

ابن قیس را عرض کردم موجود بوده و یک شرحی را بعدا عرض می کنم که چطور موجود بوده.

آن نوادر شاید متفرقات و کشکول مانند بوده، یک کتابی بوده که توش احادیث متفرقه را می آوردند.

و لنا محمد ابن قیس الاسدی، و لنا ابو عبدالله مولی لنبی ابی نصر. حالا عرض کردم یک مولای بنی نصر است یا از بنی والبه است.

عرض کردم بحث ها خیلی طولانی است و نمی خواهم اصلا وارد این بحث بشوم.

و قد کان خصیصا ممدوحا و لنا محمد ابن قیس الاسدی ابواحمد ضعیف، روی عن ابی جعفر علیه السلام.

این دو نفر کتاب بهشان نسبت نداده. بعد می گوید خبرنا، بعضی از آقایان رجالی ها خیال کردند خبرنا کتاب این اخیری ابواحمد است.

این هم یکی از مشکلات نجاشی است. این را خوب دقت بکنید، نجاشی وقتی یک صاحب عنوان می آورد جمل معترضه در وسط می

آورد. وقتی جمل معترضه تمام شد این بقیه عنوان است، این را ملتفت نشدند.

این خبرنا به صاحب عنوان بر می گردد نه به شخص اخیر، این هم از کارهای نجاشی است و لذا اگر دقت بکنید در آن ها واو آورده. و

لنا، این جمل معترضه است. کانما این طور گفت محمد ابن قیس الاسدی احد فلان و کان خصیصا، له کتاب فی قضایا امیرالمومنین،

اخبارنا به این می خورد. من وقتی خودم خواندم واضح بود. بعد دیدم آقای تستری هم توضیح داده که این به صاحب عنوان می خورد.

این را من فقط می خواستم عرض بکنم از این کارها در نجاشی است و این منشا اوهامی شده، اشتباهاتی شده. من جمله در همین جا.

آن وقت ایشان سند را که می آورد سند اصلا سنی است. خبرنا محمد ابن جعفر. عرض کردم اجازات و کتب را یک جور باید معنا کرد و اسانید را جور دیگر. این محمد ابن جعفر تمیمی است. از علمای ادب است. مجموعا در نجاشی شاید در حدود ۴۷، ۴۸ تا ۵۰ مورد از ایشان نقل می کند. آن چه که نقل از محمد ابن جعفر است از منفردات نجاشی است. شیخ نقل نمی کند. ممکن است مطلبش را شیخ نقل بکند ولی شیخ از محمد ابن جعفر نقل نمی کند. محمد ابن جعفر التمیمی المودب و الادیب. این از علمای ادب است و سیوطی هم در بغیة الوعاة فی الادبا و النحاة اسم ایشان را آورده. ایشان شاگرد ابن عقده است و ابن عقده هم اخباری است. حدثنا احمد ابن محمد، این ابن عقده است. بعد جعفر ابن محمد، نمی شناسیم، بعد نصر ابن مزاحم که تضعیف شده. واضح است، از اهل سنت گرفتند. حالا این که چرا نجاشی در این جا آورده ما نمی فهمیم.

قال حدثنا يحيى ابن زكريا الحنفي عن محمد ابن قيس.

يحيى ابن زكريا الحنفي، حالا نجاشی چقدر عبارت را خراب کرده الله اعلم. این چی بوده؟ عن يحيى ابی زکیر، و ابی بکر الحنفی. اصلا شده يحيى ابن زكريا الحنفی! این يحيى پسر خود این محمد ابن قيس است که قاص عمر ابن عبدالعزيز است، در کتب اهل سنت هم هست دیگه. کنیه اش ابو زکیر است، ببینید عبارت چقدر خراب شده. يحيى ابن زكريا الحنفی. این این طور بوده.

عن يحيى ابی زکیر و ابی بکر الحنفی. این حنفی اسم یک نفر دیگری است. این دو نفر از محمد ابن قيس که قاص عمر ابن عبدالعزيز نقل می کنند. حالا چقدر عبارات صدرا، ذیلا تمام جهاتش به هم ریخته شده.

و بعد آقای خوئی می گوید بقی هنا شیء، ایشان جمع آوری می کند که محمد ابن قيس پیش ما چند نفرند:

یک: محمد ابن قيس اسدی ابواحمد، این اصلا معلوم نیست چون شاید در روایات نباشد. قطعا در فهارس نیست.

دو: محمد ابن قيس ابو عبدالله الاسدی. حالا این اسد چی باشد و هو ممدوح

و محمد ابن قيس ابو عبدالله البجلي و هو ثقة، این همین است. در روایت ما هم فقط همین یک نفر است، بجلی.

و محمد ابن قيس ابوقدامة الاسدی مهمل. حالا این هم با آن اسدی اول احتمالا مشترک است. نمی خواهم وارد بحث بشوم.

و محمد ابن قیس ابونصر الاسدی، همینی که عنوان است. و هو ثقة، ایشان وثاقتش، ایشان نوشته احد وجوه العرب، اصلا وثاقت نگفته.

و کان خصیصا، و له کتاب. اصلا توثیق نکرده، نمی دانم آقای خوئی از کجا توثیق نوشته. این اصلا ربطی به ما کلا ندارد.

و اسدی هم نیست، مدنی است، کوفی هم نیست.

و محمد ابن قیس الانصاری که کلا نمی شناسیم.

این مجموعه ای که آقای خوئی گرفتند شش نفر را ایشان محمد ابن قیس را مشترک بین شش نفر گرفتند، یک نفر بیشتر نیست محمد

ابن قیس بجلی است. دیگه بقیه مطلب ایشان را نمی خوانم آقایان مراجعه بکنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين